

## بسم رب

### جلسه ی ششم

«راستی! عجب! جدی؟!» اگر با معنای «من قبول ندارم» باشه، که طرف تحت فشار قرار بگیره و مجبور به تولید جواب باشه، منطقه ی ۳ می شه. ولی اگر به معنی «می فهمم» باشه منطقه یکه. یعنی فکرمون رو نشون می ده.

سوال: گفتید که اگر چیزی جواب نداد به چرایی فکر کنیم. «چرا بچه بره مدرسه؟» به بچه ام می گم: «برو مدرسه» و بعد از خودم می پریم «چرا؟». ولی به این چرایی شک دارم.

جواب: فعلا سر همون چرایی خودتون باشین. بچه باید بره مدرسه. باید تکلیف انجام بده. چرا؟  
- چون فکر می کنم چیز خوبیه. درس خوندن مسؤولیت پذیرش می کنه.

- یعنی بچه با مدرسه رفتن، مسؤولیت پذیر می شه؟ این از همون کلی گویی های بی نتیجه است. همه دنبال اینیم که بچه هامون مسؤولیت پذیر بشن؛ ولی عاداتهای دست راستی، ما رو به انجام نمی رسونن. شما می خواین گوش بچه رو بکشین. بپرسین چرا و بعد سر این چرایی وایسین. حرفتون رو دوتا نکنین.  
- بچه می گه که نمی ره مدرسه.

- آگه نره چی می شه؟ ما هی از این شاخه به اون شاخه می پریم و بچه رو بیچاره می کنیم و این فایده نداره. چون ریلتون ریل مناسبی نیست. می شه عاداتهای دست راستی. بچه می پرسه: «چرا باید برم مدرسه؟»  
- چون کار داشته باشه.

آقای دکتر: تصور بچه ی ۷ ساله از کار چیه؟ نمی دونم. تصور همسر شما از کار چیه؟ تصور شما چیه؟  
می بینید که فرق می کنه. بعد برای بچه ی ۷ ساله چیزی رو مطرح می کنید که ممکنه تا بیست سال دیگه حتی بهش فکر هم نکنه. تو سن ۱۸ سالگی برای انتخاب رشته از طرف می پرسیم: به چه شغلی علاقه داری؟ هنوز نمی تونه بگه.

شما فعلا چرایی رو ( غلط، درست، علمی یا غیر علمی) برای خودتون پیدا کنید و هی ریل عوض نکنید؛ تا بعد...  
حالا بعد از ده بار که به بچه فشار آوردین که مسؤولیت پذیر بشه، از خودتون می پرسید که اصلا چه ربطی داره؟! من فشار بیارم تا او مسؤولیت پذیر بشه؟!!

سوال: پسر- من ۷ سالشه و بسیار علاقه مند به تلویزیون. خودش می گه از ساعت فلان تا ساعت فلان مشق می نویسم. ولی باز هم پای تلویزیون می شینه. من چکار کنم؟  
تلویزیون رو خاموش کنم؟ جدی تر باشم؟ حتی فکر کردم که گیرنده ی دیجیتال رو دستکاری کنم که شبکه ی پویا رو نگیره. مشق نمی نویسه. حتی معلمش اون رو دستیار خودش کرده که تشویق بشه و بنویسه. امروز هم من نشستم و یکی یکی بهش گفتم؛ انگار که من نوشتم.

جواب: فرزند شما چند تا مصداق برنامه ریزی از شما دیده؟ مثلاً مقید باشید که از ساعت ۸ تا ۹ تلویزیون ببینید؛ بعد باشید به کارتتون برسید؟ مصداق رو ندیده و ارزش می خواین اونچه رو که ندیده اعمال کنه. این مطابق با آموزه ها نیست. درثانی، کار شما کنترل درونیه یا بیرونی؟ فرض کنید خودش برنامه ریزی کرده. می گه «از ساعت ۲ تا ۸ تلویزیون می بینم. ۸ تا ۹ مشق می نویسم. ۹ تا ۱۲ تلویزیون» واکنشتون چیه؟ آیا این قضاوت در من شکل نمی گیره که: «این برنامه ریزی به درد نخوره»؟ پس هنوز سمت راستیه. ولی اگر با توجه به کنترل درونی بگم: «خودش داره برای خودش برنامه ریزی می کنه و این مهمه»، این بارزشه. ولو برنامه افتضاح باشه. و اگر من تو این برنامه

همراهش بودم و پشتوانه ی من رو حس کرد، راحتتر می تونه اون برنامه رو اجرا کنه.  
ما معمولا هنوز دست راستی ایم و از طرفی با دست چپی ها هم آشنا نیستیم. برای همین از در رونده ایم و از راه  
مونده. پیشنهاد من اینه که فصل یک تا چهار رو که رد شیم، جعبه ابزار آموزه ها دستتون کامله.  
بسیاری از بچه های ما، وقتی ما رو می بینن، نمی بینن که مثلا غذا پختن هم جزء نظم شماست. می گه: «مامان تو  
خونه بیکاره؛ من طفلک باید برم مدرسه»  
شوق مدرسه، شوق با بچه ها بودن،... اینا رو داره یا نداره؟ اینا برای جوابی که می خواین بهش بدین، تعیین تکلیف  
می کنه.

و سخن آخر اینکه مدارس خیلی دوست دارن شما ادامه ی تفکر اونا باشین. ما گفتیم که مهمترین جا، خانواده  
است. بچه اگر در خانواده آرامش داشت، هیچ کار هم نکرد در نهایت اغلب چیزها رو به دست می یاره. اما اگر شما  
ادامه ی مدرسه بودید و همون راه مدرسه رو رفتید....

مدرسه چی ایجاد کرده؟ استرس، اضطراب، «بدوین بدوین که تو مسیر کنکور عقب می مونی و فقط به اونجا نگاه  
کنین. اختصاصی های خودتون رو هم نبینین. مثل برگ خزون تو آزمون ها بریزین»  
در نهایت عده ی زیادی مثل برگ خزون می ریزن رو زمین که عده ی معدودی به رشته های خاص برسن. و حالا  
اونی که رسید، «جامع» رسید یا «ستونی» رفته؟

اگر سبک زندگی رو درست بچینیم، بچه خودش مدرسه رفتن رو به من پیشنهاد می کنه. چون خودش این فرایند  
اجتماعی رو می خواد؛ در زمان مناسب. شاید ۶ سالگی و شاید هم ۸ سالگی.  
یکی از موضوعات مشترک بین بچه ها درس و مشقه. وقتی بچه ای این رو نداشت تو جمع بچه ها چکار می  
کنه؟ دوست داره او هم اون حرف مشترک رو داشته باشه.

بدخطی که بچه خودش بنویسه، هزار بار بهتر از اینه که شما کمکش کنین تا خوش خط بنویسه.  
بچه باید خودش مصداق رو ببینه. من امشب قبل از اینکه پیام اینجا، تو خونه گفتم: «من چقدر مشق دارم!» در  
طول سال چند بار می گم «مشق دارم» تا بچه مصداقش رو ببینه و خودش رو بکشه و همراهی کنه.

=====

جلسه ی قبل چند تا تلنگر زدیم:

۱- آموزه ها مخصوص خانواده است.

۲- آموزه ها مال شرایط نرمال و طبیعی.

۳- ما مسائل رو به شکل کلی و اجمالی می گیم؛ اختصاصی رو هر کسی باید خودش طراحی کنه.

۴- کل این مباحث، تضمین صد در صد موفقیت نیست. ضریب خطا رو می یاره پایین. ممکنه دست راستی  
عمل کنید و در ظاهر (یا واقعا) موفق بشین. شاید هم دست چپی عمل کنید و ظاهرا موفق نباشید.

۵- برکت پروردگار

و حالا:

۶- تربیت وقتی اتفاق می افته که شما به فکر تربیت نیستید. یعنی فصل ۴؛ یعنی سبک زندگی. لحظه ای که مادر  
مشغول کار خودش و اصلا به فکر بچه نیست، کاملا مورد رصد فرزندشه. ولی اونجا به فکر تربیت نیست. بعد می  
پرسه: «به بچه مون چی بگیم که مسؤولیت پذیر بشه؟» این سوال مال لحظه ایه که به فکرش هستی. ولی اصل  
ماجرای مال سبک زندگیه. پس «چی بگیم؟» نه! «چجوری سبک زندگیمون رو بچینیم؟»  
۷- بهره وری: تربیت از جنس مدیریت یا حکیم بودن. بهره وری حاصل دو موضوعه:

اثر بخشی: کار خوب...؛ کاری که به سمت هدفه و بیشتر به «چراپی» برمی گردد.  
کارایی: کار را خوب...مهارت؛ بیشتر به «چگونگی» بر می گردد.  
مثال: امشب مهمون داریم. یک نفر اومده خونه رو تمیز کنه، و خیلی هم خوب تمیز کرده. منتها به جای هال و پذیرایی از انباری شروع کرده. کارش اثر بخش نبوده.  
اینکه می گیم اول بپرسید که چرا می خواین این کار رو انجام بدین، برای اینه که ببینین مسیر درسته یا نه؛ بعد گاز بدین. ممکنه خیلی مهارت داشته باشین ولی مسیرتون درست برعکس باشه.

=====

تمرین ها

انتقال جملات در سه منطقه

منطقه ی ۳- دستت رو تو بینیت نکن.

منطقه ی ۲- دست کردن در بینی کار درستی نیست.

منطقه ی ۱- من یک بار دست تو بینیم کردم، خون اومد.

منطقه ی ۳- هر وقت چیزی می خوری جمع کن؛ نریز.

منطقه ی ۲- آشغال ریختن تو خونه کار خوبی نیست.

منطقه ی ۱- تمیز بودن خونه به من انرژی مثبت می ده.

این تمرینی بود برای کسب مهارت، که زبونمون بچرخه.

دو نکته:

۱- اگر من می خوام یک پیام رو منتقل کنم، در چراپی مشخص کردم که پیام چیه.  
در مثال اول، به نظر من جمله ی منطقه ۳، جمله ی امریه؛ جمله ی منطقه ۲، کارهای بد رو لیست کرده و در جمله ی منطقه ۱، خاطره ی خونی شدن رو گفته.

و اما در مثال دوم. شکر خدا بچه های ما به این راحتی هنگ نمی کنن چون:

یک جا منظور از آشغال یک چیز گندیده ی بد بوی مشمئزکننده است و یک جا همین نرمه های غذا.

وقتی به یک بزرگتر می گیم آشغال نریز، ممکن نیست منظورمون از آشغال، خُرده های غذا باشه.

پس پیام در مناطق مختلف یکدست نیست.

نکته ی ۲- هر چه کوتاهتر صحبت کنید احتمال اینکه از خط پیام خارج بشین کمتره.

پدري که صندلیشو چرخوند و هیچ چیز نگفت، قوی ترین پیام رو صادر کرد. اما به محض اینکه کلمه بیاد بیرون، ممکنه پیامهای مختلفی رو صادر کنه. پس اگر شد با سکوت، بعد یک کلمه، بعد.....

سعی کنین به سمت سخنرانی نریین. وقتی به این سمت رفتین و گفتین: «من یک دفعه دستم رو کردم تو بینیم و خون اومد» از کجا می دونین تصور بچه از خون چیه. شاید حواس بچه بره تو بیمارستان و دیگه حرف شما رو نشنوه. شاید بچه ای که مرتب خون دماغ می کنه و دکتر می ره، با این حرف بره سمت وحشت از پزشک و.....

چرا می ری سمت سخنرانی؟ آگه لازمه بگو ولی پیامت تو سه منطقه یکی باشه.

«وقتی کتک کاری می کنی دیگه خونه ی خاله نمی ریم» چرا اینقدر طولانی!

ذهن بچه می ره تو خونه ی خاله و.....

وقتی جمله طولانی باشه نمی دونیم بچه تو کدوم کلمه گیر می کنه. ممکنه به پیام شما گیر کنه یا هزار تا چیز دیگه. «چرا درس نمی خونی؟ می خوای نمکی بشی؟!» و او از نمکی خوشش می یاد. شغل جالبیه. می ره تو فکر نمکی و صدای ماشین بازیافت و.....

و اخیرا یک چیز بدتری مد شده که تو کتابا می گن: «ارتباط چهره به چهره». البته اونجا می گن که کوتاه و مفید. ولی ما دقت نمی کنیم.

طرف صورت بچه رو به زور می چرخونه سمت خودش و می گه: «به من نگاه کن!» این چه رویکردیه؟! اگر نتونی خودت رو هم قد بچه کنی و نگاهش رو به سمت خودت جلب کنی، وای به حالت! برگرد به چرایی.

سوال: در تمرین اول جابجایی کلمات، می شه جملات رو اصلاح کنین؟  
جواب: من تو شبکه چند تا نمونه گذاشتم ولی جمله ی کسی. رو اصلاح نمی کنم. چون از چرایی ماجرا خبر ندارم. اتفاقا دست تو بینی کردن خیلی کیف داره! به آدم تمرکز می ده. خود ما بزرگترها هم گاهی این کار رو می کنیم: «کندن ریش کار بدی است» تو کتابا نوشتن؛ علما هم گفتن. بخصوص وقتی دارین فکر می کنین اگر مرتب ریش یک جا رو بکنین کچل می شه. لا اقل جابجا کنین. با جابجا کردن تمرکزتون دچار چالش می شه. باید به چرایی فکر کرد تا بشه جواب داد. اول باید چرایی روشن بشه. اگر کسی دست تو دماغش بکنه بی ادبه؟! شما چه جوری بینیتون رو تمیز می کنین؟  
سوال: اگر تو جمع باشه....

جواب: این رو به من پیام بدین. چه پیامی می خواین بدین؟ من بچه ام؛ خنگم. شما که بزرگین چرا درست پیام ندادین؟ شما گفتین: «دست تو دماغ کردن....» بچه دست می کنه تو دماغش؛ یک چیزی پیدا می کنه. می مونه چکار کنه. فکر کردین؟ فکر کنین. این دنیای بچه هاست. زندگی بچه هاست. اولین باری که بچه دست می کنه تو بینیش بهتره ببینیم یا نبینیم؟ نبینیم. تغافل کنیم. بچه می یاد اینجا. داره رد می شه. اینجوری می کنه. (با ماژیک می زنه به تخته) فرض کنید همه ی ما کر و کوریم. چند بار می زنه؟ دو بار، سه بار. مگر اینکه آهنگاش فرق کنه. چند بار امتحان می کنه و می ره. اما اگر زد و همه توجه کردیم..... می فهمه که کلید شما اینجاست.  
سوال: وقتی اینطور بر خورد می کنیم، می گن «چرا بی توجهی؟».  
جواب: من نگفتم همیشه. یک مثال زدم برای تغافل. گفتم «اولین بار»  
:- دومین بار چی؟

-: پله پله می ریم جلو. می بینیم خودش حل می شه.

سوال: بچه دستش رو می کنه تو بینیش، بعد هم تو دهنش. من چیزی بهش نمی گم.

جواب: حس خوبی نداره؟

-: دیدم هر بار که بهش می گم، بدتر می کنه. ولی جایی که می ره اطرافیان همه بهش گیر می دن.

-: این موضوع شیرین رو بذارین کنار. موضوع کلی دستتون اومد؟ ولی خیلی بحثا هست. دوره ی عملی برای اینه که همینا رو حل کنیم. ولی انصافا اگر رسیدیم دوره ی عملی و خلاقیت نداشتیم، اونجا چکار کنیم؟ کار اختصاصی شماست. یک نفر رو بفرستیم بیاد خونتون براتون جمله درست کنه؟ کپی جواب کار رو نمی ده. یک ارتباط اختصاصی با کپی قابل حل نیست. با خلاقیت قابل حله و یک سری تمرینات.

اونایی که تمرین می کنند با توضیحاتی که من می دم به زودی از این خلاء رد می شن. اونایی که تمرین نمی کنند، حیرانی تو ذهنشون دور می زنه. حالا اگر به چرایی پیامهایی که صادر کردید، فکر کرده باشید، ده برابر بیشتر بهره می برید. «چرا می گم دست تو بینیت نکن؟ چون تو مهمونیه؛ تو جمعه؛ داریم خجالت می کشیم» پیام فرق کرد. یعنی به خاطر چی داریم می گیم.

**سوال: این منطقه بندی ها برای ایجاد یک صفت خوبه یا حذف یک عادت بد؟**

جواب: عنوان بحثمون تو منطقه بندی ها چی بود؟ «ارتباط و مدیریت آن» که یادمون باشه وقتی می گیم: «دست تو دماغت نکن» باید پیام واقعی داشته باشه؛ نه جمله ی امری. بنابراین برای تقویت ارتباط می گیم فلان منطقه قوی تره یا... ارتباط ما رو رشد می ده.

- منظورم اینه که اگر بخوایم بچه یک کار مثبت انجام بده، به نظرم عکس این، چاره سازه. یعنی منطقه ۳ بهتر از منطقه ۱ جواب می ده. مثلاً برای نماز خون شدن، برای این که بچه بدون فایده اش برای خودش بیشتره، بهش می گیم: «مامان جون، نماز که بخونی آرامش پیدا می کنی»

- بچه چند سالشه؟

- ده سال

- این بچه تا حالا در باره ی نماز چیزی شنیده یا دیده؟

- هم دیده و هم شنیده

جواب: می خوایم نقد کنیم و بریم جلو. فرق می کنه بچه ی ده ساله ای که تا حالا دین ندیده و نماز ندیده با بچه ی ده ساله ای که تو خونه نماز دیده. پس پیام شما پیام اول نیست. تا حالا پیامهایی گرفته. مصداقهای آرامش نماز رو در رفتار پدر و مادرش دیده یا نه؟ اگر دیده، چه لزومی داره که به زیون بیارین؟

- چون به اون نتیجه ی مطلوب نرسیدیم.

- پس چرا به خودتون نمی گین؟

- من همینو می گم؛ به عنوان مثال وقتی به خودم می گم: «نماز که می خونم آرامش پیدا می کنم» این منطقه یکه....

- من به این کاری ندارم. آرامش شما رو دیده وقتی که نماز می خونین؟ چطوری؟ یک نمونه اش رو بگین.

- مثلاً رفتارهای ناجوری که همیشه باهاش داشتیم رو بعد از نماز ندارم.

- یعنی عصبانیتتون کم شده. یعنی رفتارتون رو بهتر کرد. اما آرامشتون رو نمی بینه. توجه داشته باشین که آرامش، یک صفت درونیه.

- پس بهش می گم: «نماز عصبانیتت رو کم می کنه»

- نماز عصبانیت رو کم می کنه. نمی شه از خودتون بگین؟ مثلاً بگین: «وقتی نماز می خونم عصبانیتم کم می شه» من بیشتر از این نمی تونم بگم.

- بعد اگه خوند و نشد چی؟

- یعنی توپ رو انداختم جایی که خودم هم نمی دونم نتیجه اش چیه. این می شه همون مطلق گرایی. حرکت از سمت خیر به سمت زیبایی، به جای حرکت از سمت زیبایی به سمت خیر.

بعد این بچه می ره تو مسجد. به آدما نگاه می کنه. اینا که نماز خوندن آرامششون چه تغییری کرد؟ چی در می یاره؟

- مثل درس خوننده. اگر بخوایم بچه درس خون بشه، بگیم: «من درس خوندم و به همچین مقامی رسیدم»

-: چرا می‌خواین این رو بگین؟ چه ضرورتی داره؟

-: چون همیشه پدر و مادرا می‌خوان بچه شون درس خون بشه.

-: با «گفتن» درس خون می‌شن یا با «سبک زندگی»؟

یعنی ما در سبک زندگی قافیه رو باختیم. کل کشورمون رو از دست دادیم. حالا می‌گیم بیاین خمپاره هم بزنینم. یک تفمگ ساچمه ای هم شلیک کنیم. این شبیه این کارهاست. ما می‌گیم آیا تو سبک زندگی شما رشد وجود داره؟ دیده می‌شه؟ تلاش برای رشد (فرضا از مسیر چیزبهای که فوqش بهش می‌گیم علم) دیده می‌شه؟ اگر دیده می‌شه، چرا باید کار به جایی برسه که من به زیون بیارم و هُلش بدم؟  
چرا باید در رانندگی شمایی که ۲۰ ساله دارین رانندگی می‌کنین یک نفر بخواد بیاد بدیهی ترین اصول رانندگی رو توضیح بده؟ یک جای کار می‌لنگه.

فعلا طبق قاعده ی کلاس، باید از زیبایی حرکت کنیم. زیبایی نماز برای یک بچه ی ده ساله چیه؟

=====

دو تا جمله اینجاست. بگین کدوم منطقه است.

ما رأیت الا جمیلا---منطقه ۱، توصیفی و احتمالا احساس

لیس للانسان الا ما سعی---منطقه ۲

حضرت زینب این همه حرف زد. حداقل چهل، پنجاه جمله تا حداکثر صد جمله. اونی که یاد من و شما مونده، اینه. ما مناطق ۱ و ۲ و ۳ رو داریم و مدیر ارتباط می‌تونه با هنرمندی انتخاب کنه. اما قوی ترین ابزارها به سمت منطقه ۱ قرار می‌گیره. همون مدلی که گفتیم.

سوال: می‌شه برای سه منطقه مثال بزنیند؟

جواب: من دارم به یک نفر می‌گم: «یادت رفت به من بگی.....»

منطقه ۲: «گاهی آدم فراموش می‌کنه.....» پیام همونه؛ فراموش کردن یک موضوعی

منطقه ۱: «من دوست داشتم بهم یادآوری بشه.....» البته اگه خواستون اینه که طرف بهتون می‌گفته

«من هم گاهی وقتا یادم می‌ره...»

«داشتم فکر می‌کردم که بگم «فراموش کردین» یادم اومد که اتفاقا من هم این موضوع رو یادم رفته بود.»

اما جمله ی اول (منطقه ۳) توش قضاوت داره. ممکنه طرف یادش نرفته باشه. ممکنه بگه: «کاغذ گذاشته بودم رو میزتون»

یا «اتفاقا تلفنتون رو خودم براتون کوک کردم»

اما توصیف احتمال قضاوت و خطا توش کمتره. درست مثل این می‌مونه:

آقایون می‌گن: «کره تو یخچال نیست». این جمله هر منطقه ای که باشه توش قضاوت داره. یا «کامل نگاه کردم. توش کره نیست» این یکی منطقه یکه ولی با ریشه ی قضاوت. حالا اگر توصیف کنه: «هر چی نگاه می‌کنم کره رو تو یخچال نمی‌بینم» فرق کرد یا نه؟

پس می‌شه زمینه های مختلف نگاه رو براش فرض کرد. قضاوت، توصیف، کلی گویی.... اما همه ی اینا رو می‌شه تو سه منطقه فرض کرد.

سوال: پس ما قبل از اینکه بخوایم به جمله توجه کنیم باید به چرایی اون توجه کنیم. مسیر من تا حالا برعکس بوده. من فکر می‌کردم که «حالا یک اتفاقی افتاد. بچه ی من یک کاری کرد. من می‌خواستم طبق عادت یک جمله ی منطقه ۳ به کار ببرم. حالا جمله رو می‌یارم تو منطقه ۱». در حالی که اول باید به چرایی پیام توجه



کنم، بعد به خودش. شاید اصلاً نیاز نشه که جمله رو به کار ببرم.  
جواب: ما هم داریم همینو می‌گیم. اون حرف قبلی شما کنترل بیرونی بود. و به این سادگی هم از وجود ما بیرون نمی‌ره.

یک نفری تو جاده ی بجنورد تصادف کرده بود. من منطقه ۱ باهش صحبت کردم. رفتم بالا سرش گفتم: «من پزشک هستم». تا اینو گفتم راحتتر نشست. نبضشو گرفتم. گفتم: «الحمد لله به خیر گذشت» چند لحظه بعد: «فکر کنم اورژانس هم اومد... چون اورژانس اومده به نظرم شما باید برین بیمارستان. من کاری ندارم. اگر شما کاری دارین.....»

چکار کردم؟ منطقه ۱ و توصیف. به جاش:

«چی شد؟... از کجا می‌اومدی؟... چکار شده؟.....»

سوال: تو همه ی تصادفا که نمی‌شه پزشک باشه!

جواب: خدا کنه که باشه. اما شما خودتون رو فرض کنین. فرض کنین یک اتفاقی افتاده و شما حیرانین. یک نفر می‌یاد می‌گه: «من دوره ی کمکهای اولیه دیدم» فقط همین قدر! آرامش پیدا می‌کنید یا نه؟ تا اینکه یک پروفیسور بیاد بگه: «چکار کردی؟ چی شده خانم؟ کجا رانندگی می‌کردی؟...»

پزشک تو بیمارستان رفته بالا سر مریض می‌گه: «چی شده؟!»

من مثال خودم رو زدم. خیلی کارها می‌شه انجام داد. وقتی شروع می‌کنید به سوال و جواب؛ اون هم از این نوع افتضاح! اون تو حال گیجی حتی اگر بخواد جواب بده، نمی‌تونه.

=====

تمرین مقایسه ی سه متن

متنی که بیشتر به دلتون نشست کدومه؟

-: خواننده ی عزیز

با نگاه مدیریت ارتباط، «سخنی کوتاه با خواننده» تداعی می‌کنه که یک نفر به عنوان مدیر ارتباط انگشتش رو گرفته سمت شما به عنوان خواننده. با این نگاه می‌شه منطقه ۳. اما جمله ی اول «مسلمه همه ی ما...» منطقه ۱. ما می‌تونیم پیامها رو بزک کنیم؛ به شرط اینکه توجه به چرایی واقعا در وجودمون جا بیفته. ما نمی‌خوایم جملات رو جابجا کنیم که بچه هامون به حرف گوش کن بشن. چون می‌شه رویکرد کنترل بیرونی، رویکرد غیر باغبانی، رویکرد مجسمه سازی.

من سعی می‌کنم با رویکرد کنترل درونی و رویکرد باغبانی، با روشهای کتاب، بیشترین احتمال رشد رو برای خودم و فرزندم فراهم کنم. اینجاست که دست راستی‌ها پرخطرند و دست چپی‌ها کم‌خطر. فقط همین!

گاهی یک حرف بزک شده داریم. می‌گم: «دست زن» یا «ما دست نمی‌زنیم». با جمع بستن بزک می‌کنیم. (ادامه ی متن) «انسان نباید... باشد»، منطقه ۲ ولی برداشت منطقه ۳ می‌شه.

«غذای انسان... است»، این جملات کلیه.

چرا این متن به دلمون ننشسته؟

دلیل اول اینه که منطقه یک مناسب رو نمی‌بینیم. شروع با منطقه ۳ است. نگاه، نگاه بالاتر به پایین تره. و حس می‌کنیم که ما رو تحت فشار قرار می‌ده. جملات همه فشاریه: «راه سخته... ادامه بده... نباید خسته بشی... تحمل

کن...» جز یک جمله: «که با خاطری آسوده.....» داغمون کرد، داغمون کرد بعد هم یکدفعه آب خنک ریخت رومون.

دلیل دوم: من می خوام این متن رو بکنم و بچسبونم روی یک کتاب دیگه. شما می فهمین از کجا کندم؟ پس اختصاصی نیست. رفتن یک جا می خوام برای معلمان سخنرانی کنم. همین متن رو با حرارت می خونم. می گن: «عجب سخنرانی!» آیا فهمیدن از روی این کتاب بلند کردم؟ تربیت یک امر اختصاصی و فردیه. حتی برای کتاب هم می شه مطلب اختصاصی نوشت. **مطلب اختصاصی بیشتر** به هدف می خوره یا چیزی مثل تفنگ ساچمه ای؟ این مدل گفتن، سوء برداشت ایجاد می کنه یا اختصاصی گفتن؟ حالا بریم سراغ متن بعدی:

«خواننده ی عزیز:»

دو تا برداشت می شه کرد. اگه بگیم: «**خواننده ی عزیز**» منطقه ی ۳. اگر برداشت کنیم: «خواننده ای که عزیز منه» منطقه ۱. این با خودتون.....

«تنها چیزی که تصور نمی کردیم...» منطقه ۱. این شروع بیشتر به ما حس می ده یا چیز دیگه ای؟ حس. یک وقت یکی می گه: «فکرشم نمی کردم این جایزه رو برنده بشم!» این به ما حس می ده. پس منطقه ۱، احساس و توصیف. یعنی قوی ترین روش ارتباط.

کتاب در اولین جمله اش از این سه روش استفاده می کنه. و این بهترین راه برای ایجاد یک رابطه ی خوبه. ارتباطی که بشه مدیریتش کرد. حالا اگه اینجوری شروع می کرد:

«رابطه ی بین والد و فرزند بسیار خصوصی و فردی است» کمتر به دل می نشست. یعنی به راحتی و با جابجایی دو جمله، گیرنده و فرستنده فرق می کنه. درک پیام فرق می کنه. من چند ساله یک مثال می زنم. می گم: «من فقط ۱ و ۲ رو جابجا کردم. شما گفتی اول قابلمه رو بذار، بعد آب بریز. من اول آب رو ریختم، بعد قابلمه رو گذاشتم» گاهی اوقات اینقدر فرق می کنه. این که از کجا شروع کنی خیلی فرق می کنه. به نظر می رسه این متن با بهترین روش شروع شده. حالا این مادری که می گه: «تصور نمی کردم که کتابی بنویسم...» از حالا به بعد اگه بگه «ما» یا جمع ببنده، دیگه بزک شده نیست و به دل ما می شینه.

سوال: آیا این به ما مربوط نمی شه که گیرنده هامون حساس شده؟ ما این تفاوتها رو فهمیدیم؛ خیلی وقتا مخاطب متوجه این مسائل نیست و شاید این کتاب رو که بذاره جلوش، تفاوت متن اول و دوم رو متوجه نشه.

جواب: من قبل از توضیحاتم پرسیدم که کدوم بیشتر به دل شما می شینه. اون موقع شما هنوز مسلط نبودید. اما جاهای دیگه هم ما این کار رو کردیم. جاهای دیگه هم بیشتر از ۶۰ یا ۷۰ درصد، این متن بیشتر به دلشون نشسته. اما ما چکار به اینا داریم. می فهمیم درسته یا نه؟ پس ادامه می دیم. جایی که گیر کردیم ادامه نمی دیم. ولی به دلمون نشسته. حرف، حرف درسته. به دل می شینه. این رو می فهمیم.

بعد هم برین تو عالم بچه ها. می بینید که کدوم بیشتر به دل می شینه. نیاز به این کار هم نیست. شما پیام یک جمله رو منتقل کنین. برین امتحان کنین. منطقه ی ۱ و ۲ و ۳. ببینین کدوم بهتر جواب می ده. به وضوح مشخصه که ۱ راحتتر جواب می ده. اما منطقه یکی که جمله با گیرندگی و برداشت همخوان باشه؛ نه منطقه یکی که شما منطقه ۱ می گی ولی دستوره: «من داشتم فکر می کردم که وقتی آدم سیر می شه»

مامان خانم، دستور نده

این که تکلیف روشنه. هر چی بگین دستوره. منطقه ۱ هم دستوره و ۲ و ۳ هم دستوره. اتفاقا لج آدم هم در می یاد.



می گه : «خوب، دستور بده دیگه!» شما با همسرتون کدورت دارین. می گین: «اگه یه لیوان آبی هم باشه من می خورم» حالا مریض هم هستین. می گه: «خوب بگو آب می خوام»  
فعلا ما داریم نکات کلی رو می گیم ببینیم درسته یا نه و بعد مدیریت و اختصاصی کردنش با شما.

«اساس اینکه در این روابط تنگاتنگ....» اینجا دیگه خود کلمه ی «حس» و «خوشایند» رو آورد. جملات به ترتیب منطقه ۱، منطقه ۲ و منطقه ۱. خیلی زیباست. تازه این ترجمه است. اصلش خیلی قشنگتره.  
«در کتاب اول خود....» می تونیم منطقه ۲ تلقی کنیم. چون یک واقعیت اتفاق افتاده رو بیان می کنه. اینجا فهمیدید که یک کتاب اولی هم موجوده؛ ولی کتاب اولشون موعظه گونه نیست. اینا کسی- ادعا می کنه که «موعظه نمی کنم» که در منطقه ۱ و ۲ صحبت می کنه. یعنی می گه که تو پایین نیستی و من بالا که بخوام نصیحتت کنم. ارسطو می گه سختترین کار و ساده ترین کار چیه؟

سخت ترین کار خود شناسیه و ساده ترین کار، نصیحت دیگران.  
جمله ی بعد: «در آن کتاب تنها داستان....» پس کتاب اول تیم داستانی داره.  
«در جلسات گروهی....» منطقه ۱. چون می گه «ما». می تونه ۲ هم باشه. چون داره یک واقعیتی رو می گه.  
اینجا داره می گه که ریشه ی بحثها از جلسات گروهیه. جلسات سخنرانی نبوده. جلسات گروهی گفت و شنودی بوده.

جمله ی بعد: «مطمئن بودیم...» این ضعیف ترین جمله ایه که تو این کتاب پیدا کردیم. جمله طولانی و آخرش هم اینطور. باید انگلیسیشو بخونیم. ولی مهم اینه که تا حالا پیام رو منتقل کرده. پاراگراف بعد.....  
اگر ما بودیم می گفتیم کتاب اولمون چی بوده؟ عالی، پرفروش!..  
اینجا گفتن: «این کار تا حدی مؤثر بوده». تو کشور ما همه ی مدیرا موفقن! یعنی هر مدیری که داره می ره موفق ترین مدیره! کشور ما کشور اولین ها و صدمین هاست:

اولین کنگره ی بین المللی.....  
کنگره ی صدمین سال.....

اما این کتاب می گه این کار تا حدی موفقیت آمیز بود. تازه بعدش می گه: «بسیاری از والدین با خوشحالی....» برعکسش می کنیم: «والدینی که با خوش حالی برای ما نامه نوشته بودند کسانی بودند که با الهام گیری....» الهام گرفتند. کپی نکردند. کتاب رو گرفتن، هضمش کردن، درونیش کردن. بعد چه اتفاق افتاد؟ سبک و شیوه ی زندگی شون تغییر کرد؛ نه نحوه ی گفت و شنود و منطقه ۱ و ۲ و ۳. داره می گه کتاب اول ما کتابی بود که عده ای ازش الهام گرفتن، سبک زندگیشون رو تغییر دادن، با خوشحالی برای ما نامه نوشتن ادامه.....  
«در حالی که عده ی دیگری درخواست متفاوتی.....»

پس کتاب دوم رو که خواستن کتاب چی بود؟ کتاب آموزشی؟ نه. کتاب «آموزش مهارتهای گام به گام» علی القاعده این کتاب آموزش مهارتهای گام به گام باید شما رو چکار کنه؟ تحت تاثیر قرار بده  
برای همین می گیم تا فصل ۱ و ۲ و ۳ و ۴ دستتون نیومده، تغییری ندید. حالا احتمالا تا اینجا فهمیدیم که این کتاب، کتاب دومه و کتاب خواندنی نیست؛ کتاب پشت فرمون نشستن و عمل کرده. از تمرین شروع می کنیم و بعد می ریم تو دل خانواده و باید چکار کنیم؟ باید این کار رو در صحنه ی عملی انجام بدیم

پیام این کتاب به این شکل خیلی قشنگ به من و شما منتقل شد. شما این مطلب رو از اینجا بکنین و رو کتاب اول اینا بچسبونین. می شه؟ رو کتاب سومشون چی؟ تربیت کودک شبیه اینه. لحظه لحظه اختصاصیه. حس دیده شدن، حس اختصاصی بودن، حس لحظات اختصاصی داشتن. ولی ما همه ی بحثمون رو می خوایم یک مدل غیر اختصاصی و کلی حرکت کنیم

و اما بحث امشب: خودآگاهی

ای سایه نشین هر درختی بنشین به کنار خویش لختی

اینقدر جامعه داره ما رو می تازونه که گاهی اوقات، خودمون رو که تو آینه می بینیم، نمی بینیم. فکر می کنیم داریم می بینیم. چی می بینیم؟ حرف مردم، یقه ی نا مرتب

خودتو دیدی؟ به خودت سلام کردی؟ دیدی که داری یک راهی رو کم کم می ری؟ جلو آینه که می ایستی حس می کنی که اخمت بازتره؟ می بینی؟ اینا رو نمی بینیم. این یقه خیلی مهمه! این آگه باز باشه خیلی مهمتر از آینه که من اخم کرده باشم یا نکرده باشم. این خودمو دیدن نیست. لباس رو دیدنه. چیزای دیگه رو دیدنه. یک لحظه هم کنار خودمون بشینیم و خودمون رو ببینیم. خودآگاهی می خواد به این اشاره کنه. تعریف کلاس آینه. بعضی- مفاهیم تعریف اینجاست. دوره که تموم شد، خودتون هر تعریفی که می خواین بذارین. اینجا می خوایم بحثا رو بفهمیم؛ برای اینکه حرفمون مشترک باشه

تعریف ما از خودآگاهی

شناخت دقیق تمامیت و اجزاء وجود و تعامل آنها

هر وقت می گیم دقیق منظورمون کافیه. یعنی چی

الان نظافت اینجا از نظر شما قابل قبوله یا نه؟ این یعنی کافی. حالا فرض کنید یک آدم رو در وایسی- دار می خواد بیاد اینجا. کفایتش فرق می کنه یا نه؟ الان که می رین خونتون ممکنه حس کنین که جارو لازم نداره. حالا رفتین خونه زنگ می زنن که می خواد مهمون بیاد. سطح کفایت تمیزی خونه فرق می کنه. بیشترین کفایت مال کیه؟ مال وقتی که خواستگار می خواد بیاد. بعد اونجا مادر که حرص می خوره، دلیل داره. می خواد کفایت رو تامین کنه دقیق یعنی کافی؛ نه اینکه بخوایم وسواس بگیریم و خودمون رو اذیت کنیم

«تمامیت» یک چیزی از جنس کله. کل در کنار جزء. کل و جزء می تونن جاشون رو عوض کنن. می تونن از کل شروع کنن و برن به جزء. می تونم بگم:

من یک مرد هستم

من یک موجود هستم

من یک مخلوق هستم

یا

من یک مرد هستم

من یک همسر هستم

من یک پدر هستم

یادتون که می گفتیم خودمون رو برای چی تعریف کنیم؟ پس «چرا» خودم رو تعریف کنم تا بعد «چگونه» این رو بچینیم.

«من فکر می کنم کلا» باید تغییر کنم» خوب اگر باید تغییر کنی، باید تمامیت بیشتری از خودت رو بشناسی و بعد تعریف کنی. اما یک زمان می گم که باید رشته ی تحصیلیم رو تغییر بدم. این کوچیکتر می شه. گاهی می گم که باید

گفتگو با بچه ام رو تو بعضی از زمینه ها تغییر بدم. این باز هم کوچیکتر می شه

### شناخت تمامیت و اجزاء

یک تمامیت هست که شاعر می گه: «ز کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود» اون یک تمامیت هست که می تونین روش فکر کنین. نمی خوایم هر لحظه خودمون رو درگیر این کنیم. باید زمانهای خاصی رو براش بذارین و برنامه ریزی کنین و بحث مدیریتی

### اجزاء

وقتی می گیم اجزاء، با چارچرخ وجود انسان سروکار داریم. تا حالا تو بحثهای ما بیش ازین، نیاز نبوده اگر فکر می کنید روح هم جزء این اجزاء هست، بذارین جزء اون انواع نفس اماره، روان،... می شه جزء اجزاء

اما چیزی رو که جزء اجزاء گذاشتین، باید تعامل اونها با هم رو هم بدونین. یعنی بدونین چه تعاملی با هم دارن. حداقل این تعامل هم، تعامل چرخهای عقب و جلوسه  
چرا می گیم تعامل و نمی گیم ارتباط؟ چون وقتی می گیم ارتباط نگران این می شیم که بگیم «مدیریت ارتباط» یا بگیم «ارتباط و مدیریت آن». ولی وقتی می گیم تعامل معنی اش چیه؟ یعنی دوسویه است  
وقتی می گیم «چطور با فرزندم ارتباط برقرار کنم که مشقش رو بنویسه»، می شه یکطرفه. اما این رو نمی خوایم. مدیریت اونجوری نمی خوایم. ارتباطی که باید عامل رشد باشه دوسویه است  
به این دلیل نوشتیم تعامل. یعنی کنش و واکنش این دو با همدیگه  
پس برای خودآگاهی تعریف ما اینه. در شرایط مختلف این تعریف می تونه مقداری بالا پایین بشه  
پس هر موقع خواستیم خودمون رو تعریف کنیم، یک کل داریم و یک اجزاء. که باید بسته به چرایی خودمون، شروع کنیم به ایجاد تغییرات لازم در اینها  
من عرف نفسه فقد عرف ربه (مسیر و حرکت از شناخت خود به شناخت خداست)

نکته: با چرایی همه جا کار داریم و مبنا و پایه ی بحثه. اول چرایی، بعد چگونگی. چگونگی براساس چرایی ساخته می شه

چرا این رو می گی؟ چون عصبانیم

چرا این رو می گی؟ چون در خطر

چرا این رو می گی؟ چون دوباره دماغش خونی می شه

اول چرایی ها رو تعریف کنید. بعد چگونگی ها از دلش در می یاد.

نکته: برای خودشناسی و افزایش اون از چی شروع می کنیم؟ از محسوس ترها و ظاهری ترها و دیدنی ترها. مثلا می گن که اگر می خوای خیلی آدم دقیقی باشی و هیچ فکر مسمومی نیاد سراغت، لباس سفید بپوش و سعی کن رو لباست لکه نیفته. باید از دیدنی ترها شروع کرد  
خواهش می کنم که اگر خواستین برین سراغ خودتون از اینجا (محسوس ترها) شروع کنین. مبادا برین سراغ عادتها، فکرها و باورها که چپه می شین. و به طریق اولی از زیبایی شناسی. چون زیبایی ظاهر کار بود.

نکته: وقتی سراغ تعریفهای نسبتا جامع از خودتون رفتین، توازن چرخها رو رعایت کنین. یعنی اینجوری نباشه که

فقط به یک قسمت پردازین. پس حداقل در مفاهیم کلی، چهار جرخ بالانس باشه

تجربه ی یکی از مشتاقان درباره ی خودآگاهی: در جلسه اول در باره ی تعریف کودک سوال کردم و شما گفتین یکی از کودکیها همین کودک خودمون و درون خودمونه. از همون جلسه هر چی می گین سعی می کنم در صحبتهای درونی خودم هم رعایت کنم و خیلی چیزهای جالبی ازش گرفتم. ما گاهی خودمون رو خیلی سرزنش می کنیم. منطقه ۳ با خودمون صحبت می کنیم. ولی اگر همون رو تغییر بدیم مثلا به خودم بگم: «می فهممت» حس می کنم که انگیزه مون برای تغییر بیشتر می شه.

آقای دکتر: امشب، شب «یافتم یافتم» بود. به واقع تربیت از خودم شروع می شه. هیچ آدم احمقی روی زمین کس دیگه ای سرمایه گذاری نمی کنه! بزرگان هم انگشت رو به سمت خودشون می گرفتن. این بهترین سرمایه گذاریست و اگر از خودمون شروع نکنیم به جایی نمی رسیم

تا وقتی گفتگوهای درونی شما با خودتون از جنس دست راسته، خودتون رو باید بکشید که (در ارتباط با دیگران) دست چپی خلق کنید. تا شما درون خودتون چرایی هاتون با خودتون حل نشده، راه به جایی نخواهید برد

مادری که به بچه اش می گه درس بخون که پزشک بشی (چون من موفق نشدم). این چی می خواد؟ مجسمه سازه پنجره ی جوهری

می دانند	نمی دانند	
می دانم	شفاف	مخفی
نمی دانم	کور	تاریک

قسمتهایی از وجود من هست که من می دانم و دیگران هم می دانند (شفاف)  
قسمتهایی از وجود من هست که من نمی دانم و دیگران می دانند (کور)  
قسمتهایی از وجود من هست که من می دانم و دیگران نمی دانند (مخفی)  
قسمتهایی از وجود من هست که من نمی دانم و دیگران هم نمی دانند (تاریک)

شفاف: مثلا من می دونم که آستینم رو بالا زدم و شما هم می دونین

مخفی: کف جورابم سوراخه. من می دونم و شما نمی دونین

در روابط انسانی هر چه منطقه ی شفاف بزرگتر باشه، رابطه ساده تره.

نکته: پنجره ی جوهری به من می گه که تو در شناخت خودت می تونی کاری بکنی که خیلی راحت به منطقه ی

بزرگ «کور» دست پیدا کنی. راحت می تونه در اختیارت قرار بگیره. کافیه که از دیگران کمک بگیری

پس خود شناسی کار خیلی شاقی نیست. یک منطقه ی نسبتا بزرگیه که من می تونم از دیگران کمک بگیرم. من در

این قسمت کورم. در علم امروز بهش می گن «باز خورد» یا نظرسنجی. مثلا اگر رصد کنم، قیافه ی شما در کلاس می

تونه قسمتهایی از منطقه ی کور رو به من نشون بده

راجع به جمع شما هم همین‌ه. شما الان نشستید. بعضی از قسمت‌های بدنتون رو حس نمی‌کنید. الان که من می‌گم ممکنه حس کنید. فشاری که یک پاتون روی پای دیگه تون می‌یاره، فشاری که پاتون رو زمین می‌یاره، فشاری که به دسته‌ی صندلی وارد می‌کنید

می‌خوام برم یک ورزش سنگین رو شروع کنم. کسی که من رو شناخته راحت‌تر می‌تونه به من کمک کنه که: «بابا جان، توی منطقه‌ی کور داری می‌ری جلو. یک کم چشماتو باز کن. این ورزش مناسب تو نیست»

### تعریف مساله یا موضوع (حل مساله)

۵ دقیقه یک موضوع در رابطه با کودکتون بنویسید. (دقیق تعریف کنید)

اون چیزی که در حل یک مساله یک گام اساسی تلقی می‌شه، برخلاف آن چیزی که ما فکر می‌کنیم، ورود به مساله نیست. اولین گام در حل یک مساله، تعریف دقیق (به معنی کافی) است. تا ۹۰٪ راه حل یک موضوع، مرهون تعریف دقیق مساله است

چیز مهمتری هم داریم که گام نیست و ما به اون می‌گیم پیش‌نیاز. و اون پذیرش مساله است. اینکه شما بپذیرید که مساله‌ای هست، پیش‌نیاز حل مساله است

دیدید تو خانواده، گاهی که بین خانم و آقا اختلافی پیش می‌یاد یکیشون وجود یک مساله رو قبول داره و یکی قبول نداره به این می‌گیم پذیرش که به عنوان پیش‌نیاز خیلی مهمه

برای اینکه بدونیم یک مساله رو درست و دقیق تعریف کردیم یا نه، دو سه تا راه پیشنهاد می‌کنیم

### قبض و بسط: (باز و بسته کردن یک موضوع)

وقتی می‌خوایم یک اسم برای یک کتاب انتخاب کنیم، این اسمش قبضه یا بسط؟ قبض (بسته کردن ماجرا)

یعنی کل مطلب رو می‌خوانیم جمع کنیم در یک یا چند کلمه.

خود کتاب وقتی داره موضوع رو برای شما می‌گه، می‌شه بسط (باز کردن ماجرا)

ممکنه شما بین عنوان یک کتاب و بسط اون تناقض پیدا کنید. پس قبض و بسط یک موضوع می‌تونه تناقضش رو به من نشون بده.

طرف می‌گه: «می‌خوام برم فرش بخرم» (موضوع خرید فرش) بعد می‌گم: «فرشات که خوبه!». می‌گه: «نه، دیگه از مُد رفته» (داره بسط می‌ده)

قبض و بسط، چیزی از این جنسه که تو حرف خودمون گیر می‌افتیم. از مشق نوشتن رسیدیم به مسؤولیت پذیری

پرسش از دیگران: در میون گذاشتن با دیگران

### نگاه از زاویه یا دیدگاه متفاوت:

می‌خوانیم یک موضوعی رو درباره‌ی بچه تون بگین. حالا برین جای بچه بایستین. می‌شه از منظر بچه.

یه کاری رو می‌خوانیم بکنیم. فرض کنید آب حیات خوردین و همیشه زنده می‌مونین. آیا ماجرا فرق می‌کنه؟

وقتی از منظرهای مختلف و نگاههای مختلف به موضوع نگاه کنید، موضوع برای شما روشن‌تر می‌شه. و می‌تونین تعریف دقیق‌تری بکنین. در رفت و برگشتی که در این سه روش دارین کم کم درک شما بالاتر می‌ره و تناقض‌ها کمتر می‌شه و تعریف شما از مساله روشن‌تر و شفاف‌تر خواهد بود.

یکی از دوستان مساله ای که نوشتن رو بخونن.

۱- پسر ۷ ساله ام برای انجام تکالیف مدرسه تا دقیقه ی نود صبر می کنه. احساس می کنم هنوز مهم بودن انجام تکالیف رو درک نکرده. بعد از کنکاش با خودم، علت آنرا کنترل بیرونی خود و بعد هم علاقه ی شدید او به تلویزیون می دونم.

فهمیدیم که بچه شون ۷ سالشه. آیا فهمیدیم که پیش دبستانی هم رفته یا نه؟ (رفتن به پیش دبستانی و شیوه ی تعاملش، برای کمک به ایشون مهمه) نگاه پدر رو نفهمیدیم. باز خورد مدرسه رو نفهمیدیم. نمی دونیم ایشون بچه ی کوچیک هم دارن یا نه. نمی دونیم ایشون در منزل، اهل انجام تکالیف به معنای مصداقی تر هستن یا نه. حس مادر رو نفهمیدیم. مادر چقدر عصبانی بود؟ و افق بلندی که در نظر شما بود، راجع به مسؤولیت پذیری رو در نوشته هاتون ندیدیم. در حالی که همون لحظه ی حال مشق نوشتن رو نمی دونم چکار کنم، می گم نکنه یک مرد لابلای بشه!!

۲- اوایل یادآوری نمی کردم. اما وقتی دیدم داره از کلاس عقب می افته، شروع به یادآوری تکالیف منزل کردم. اما هنوز هم که هنوز مشقاش برایش جذابیت نداره و توجه کافی نمی کنه. البته من می خوام مشقاش و تمریناش بدون نقص باشه.

فهمیدین بچه چند سالشه؟ دختره یا پسر؟ نظر پدرش؟ پیش دبستانی رفته یا نه؟ روش توصیفی خوبی بود. بهترین روش، روش توصیفه. اما در این توصیف، قضاوتهای خودشون رو هم به ما گفتن که ما در تعریف مساله اسم این رو توصیف نمی داریم. کتاب سعی کرده در تصاویر، تعریف کافی رو به شما بده. مثلاً در تصویر صفحه ی ۲۴ کتاب، در پایان کار ظرف خوراکی پدر خالی شده. یعنی این والد احتمالاً کوچک انگار بوده.

۳- پسر ۴ ساله ام مرتبی اتاق و کل پذیرایی رو کاملاً دیده است. می بیند که وقتی اتاق مرتب نیست وسایلش را به سختی پیدا می کند. به او آموزش جمع کردن وسایل را داده ام. کمکش کرده ام. خودم جمع کرده ام. اما باز هم وسایلش را سر جایش نمی گذارد. ظاهراً دوست ندارد وسایلش را جمع کند و من هم از این کار، حس خوبی ندارم. باز هم من باید اتاق او را مرتب کنم.

نسبتاً جالب بود، اما:

این پسر اتاق خودش رو جمع نمی کنه یا پذیرایی رو؟

آیا این پسر اتاق اختصاصی داره؟

حتی متراژ خونه در اینکه چه تعاملی دارین تاثیر می داره! این نکته ی ظریفیه. این می شه محیط آرای. می شه فصل ۴ این می شه سبک زندگی و شیوه ی زندگی.

اون چیزی که ما می خوایم بیایم تو میدون (به شکل مستقیم)، در سبک زندگی و محیط آرای می تونه به شکل غیر مستقیم، خیلی راحت حل بشه. وقتی به فصل ۴ برسیم خواهیم دید.

رفتار همسر ایشون رو در جمع کردن وسایل نفهمیدیم. چند تا بچه دارن؟ آیا بچه، به غیر از مادر الگوی دیگری هم داره؟ در بحث دستشویی رفتن الگو یا مربی داره؟ می گن مگه برای دستشویی رفتن، مربی لازمه؟ بله که لازمه! آگه با



همسن و سالای خودش دو بار بره دستشویی راه می افته.دیگه ترسهاش می ریزه.قدیم اینطور بود.با همسن و سالای خودشون می رفتن و یاد می گرفتن.  
الان هزار و یک فوت و فن به کار می بریم، هزار و یک بار هم دچار چالش می شیم.  
نکته:چرخهای عقب بچه ی من باید انرژی اش به درستی تخلیه بشه تا بتونه مدیریت ارتباطش با من شکل بگیره.  
اگر خالی نشه تو جاده تصادف می شه.

الهم صل علی محمد و آل محمد